



{۱۵۹} به راستی کسانی که پرده پوشی می‌کنند آنچه را فرو فرستادیم از بینه‌ها و هدایت، پس از آنکه آن را برابر مردم در کتاب تبیین کردیم، همان‌ها را خداوند لعنشان می‌کند (از رحمت خود به دور می‌دارد) و لعن می‌کنند آن‌ها را عن کنندگان؛

{۱۶۰} مگر کسانی که توبه کرده و اصلاح کرده و بیان کنند. پس، همین‌ها هستند که توبه آنان را می‌پذیریم (به آن‌ها روی می‌آوریم) و من بس توبه پذیر و مهربانم.

{۱۶۱} همانا کسانی که کافر شده و بمیرند، در حالی که کافرنده، همان‌ها، بر آن‌هاست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی؛

{۱۶۲} جاویدند در آن، تخفیف نمی‌یابد از آنان عذاب و نه مورد نظر (مهلت داده) می‌شوند.

{۱۶۳} خداوند شما خداوندی است یکتا، نیست خدایی مگر او؛ همان رحمان (رحمت آور عام) رحیم (رحمت آور خاص).

{۱۶۴} به راستی، در آفرینش آسمان‌ها و زمین و دگرگونی‌های شب و روز و آن‌کشته که همی در میان دریا پیش می‌رود با آنچه مردم را سود می‌دهد و آنچه خداوند از آسمان [فرو] فرستاده از آب، پس زنده کرده به آن زمین را بعد از مردگی اش، و پراکنده در آن از هرگونه جنبدهای را، و به هرسو گرداندن بادها، و ابر رام شده بین آسمان و زمین، همانا نشانه‌هایی است برای گروهی که همی اندیشند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ  
وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَاهُ لِلنَّاسِ فِي  
الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ  
الْأَلَّاعِنُونَ ۱۵۹

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ  
أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ ۱۶۰  
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَا تُوَلُوا هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ  
عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ  
أَجْمَعِينَ ۱۶۱

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُعْجَفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ  
وَلَا هُمْ يُنَظَّرُونَ ۱۶۲  
وَإِلَهُكُمُ الَّهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَانُ  
الرَّحِيمُ ۱۶۳

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخِلَافِ  
اللَّيلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَسْجُرِي فِي  
الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ  
السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ  
مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ  
الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ  
وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۱۶۴

## شرح لغات:

**بیّنات** (جمع «بینه»): دلیل، برهان روشنگر؛ از ریشه «بَوْن» واضح، جدا، ممتاز.

**لعن**: زبون کردن، دشنا� گفتن، با خواری راندن، دور کردن از خیر.

**توبه**: پشیمانی از گناه، تصمیم به ترک گناه و بازنگشتن به آن.

**خالد** (فاعل از «خلود»): جاودانی، چون همیشه زیستن از اوصاف زمانی است،

به خداوند گفته نمی‌شود.

**ينظرون** (مضارع مجهول از «إِنْظَار»): وادر به اندیشه [کردن]؛ مهلت دادن تا در

گرفتاری راه خلاص یابد یا بدھی خود را بپردازد؛ از «نظر»: اندیشه کردن و خواستن، بررسی کردن.

**خلق**: بی‌نمونه، به اندازه و از نیستی پدیدآوردن؛ از صفات خداوند است و به معنای مخلوق نیز گفته می‌شود.

**اختلاف**: در بی‌هم آمدن، از «خَلَفَ» (ماضی): در بی او آمد؛ جایش را گرفت، او را به جای خود نشاند؛ از همراهان باز ماند؛ جامه‌اش را اصلاح کرد.

**النهار**: پرتو گسترده؛ از «نَهَرٌ» (ماضی): نور یا آب گسترده شد، وسعت یافت؛ خون به شدت جاری شد.

**الفلک**: کشتی؛ از «فَلَكَ» (ماضی): به دور خود یا دیگری گشت، به صورت دایره درآمد؛ کشتی را این رو فلک گویند که در دریا می‌گردد یا چون ساختمان آن به صورت دایره بوده است.

**بَثٌ**: تفرق، جدا جدا و پراکنده کردن...

**المسخَر** (مفهول از «سَخَرَ»، ماضی): آن را رام کرد، مهارش کرد؛ آماده‌اش ساخت؛ او را بدون پاداش به کار و اداست، به سخراش گرفت.



«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ». فعل مضارع «يكتمون» که به استمرار کتمان إشعار دارد، مجال توبه را می‌نمایاند. کتمان حق، ظاهر به این است که پوشیده یا تأویل و توجیه برخلاف شود و اگر پنهان است، بیان نشود. «مِنَ الْبَيِّنَاتِ»، بیان «ما انزلناه و البینات»، شامل اصول اعتقادی و احکام و ادله‌ای است که خود با عقل فطري، روشن و روشنگر است. «والهدي»، عطف بیان برای مجموع «البینات» است، از این نظر که در پرتو بینات، هدفها و مقاصد روشن و راهها بازمی‌گردد. «والهدي» را می‌شود که عطف مغایر و ناظر به قسمتی از بینات باشد. ضمیر «بیناه» راجع به «ما انزلنا» یا «الهدي» است. «للناس»، ظاهر در جنس و مشعر به حق عمومی در تبیین بینات است. «فی الکِتابِ»، ناظر به وحدت نوعی کتب وحی است و این قید، سند ثبت شده بینات را می‌نمایاند.

این آیه جز درباره گروهی از علمای دین که واسطه ابلاغ و بیان آن‌اند نمی‌تواند باشد؛ همان‌ها که باید حاجب دین خدا باشند، نه حجاب آن. قیود و اوصاف

تفصیلی مبین سنگینی گناه و همچنین شرایط کتمان است:

- ۱- کتمان «ما انزلنا»: آنچه را ملکوت عالم تا حد دریافت فکر مردم پایین آورده و در دسترس واقع شده است. پس اگر گروهی با تفکر خاص خود، آنچه از حقایق و احکام [که] در شرایط خاص تنزل و تحقق نیافته و در مرتبه اعلی (مشیت، نفس الامر) باشد، را دریافتند و اعلام نکردن، نباید کتمان کننده «ما انزل» دانسته شوند.
- ۲- «مِنَ الْبَيِّنَاتِ»: آنچه خود روشن یا روشنگر است. پس شامل کتمان مسائل مشکوک یا مظنون نمی‌شود.
- ۳- «مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَاهُ لِلنَّاسِ»: پس اعلام مسائلی که برای عامه مبین نشده، گرچه برای خواص مبین و تکلیف آور باشد، الزامی نیست.

۴- «فِي الْكِتَابِ»: آنچه در کتاب مبین و ثبت شده است. آنان که حق خدا را که همان حقوق خلق است، با این شرایط و قیود همی کتمان کنند، چه پاداشی خواهند داشت:

«أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ الْلَاعِنُونَ». تکرار فعل «يلعن» برای اعلام دو گونه لعن است. آنکه ما آنَزَ اللَّهَ را کتمان می کند، خود از معرض تابش آیات و هدایت برکنار می ماند و دچار جهل و غرور می شود و همین از آثار لعن، [یعنی] دوری و طرد خداوند است، و چون مسئولیت وساطتی که با مردم دارد انجام نمی دهد، آنان را از رشد و کمال و طریق هدایتی که پیمبران آورده اند، دور و برکنار می دارد و همین که این مردم عقب مانده و بازمانده متوجه وضع خود و علل اصلی آن شدند، به زبان استعداد و حال و مقال خود بر آنها نفرین می کنند: «وَ يَلْعَنُهُمُ الْلَاعِنُونَ...». اثر این لعن دو جانبی، دور شدن از هر خیر و سقوط از قلوب است.

آیا کتمان نخستین مؤسسهٔ توحیدی و مناسک آن که همیشه باید دعوت و مکتب ابراهیمی را زنده و الهام بخش بدارد و واپسین رسالت را بنمایاند، سند مکتوب و بارزی از کتمان ما انزل اللَّه نیست؟ چرا از این بنای عظیم و بانی آن در تورات و انجیل نام و نشانی نیست و فرزندان آن پدر بزرگ و مایه افتخار، چنین اثری را از یاد برده اند؟<sup>۱</sup>

۱. در تورات کتونی اختلاف ساره و هاجر، همسران ابراهیم، و تبعید شدن هاجر و فرزندش اسماعیل به تفصیل آمده: آب و نان با خود برداشتند و در بیان‌ها راه را گم کردند. به برسیع رسیدند. ابراهیم فرزندش اسماعیل را زیر درختی گذارد؛ بانگ فرشته‌ای را شنید که وعده خروج امت عظیمی از فرزندش اسماعیل را به او می دهد؛ در بیان فاران چاه آبی کشف شد و بر سر آن آب با آبی مالک اختلاف پیش آمد؛ و دیگر تفصیلات فصول ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ «سفر پیدایش». [دیگر] از ساختمان بیت و عاقبت کار این زن و فرزندش هیچ ذکری در میان نیست! در قاموس کتاب مقدس، درباره «هاجر» می‌گوید: «واز آن پس از هاجر مذاکره‌ای نمی شود، و پولس حواری هاجر را همچون رمزی از شریعت ذکر می کند! (مؤلف).



با آنکه آن را با همه صفات و خصوصیات می‌شناختند: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعِرِفُونَهُ كَمَا يَعِرِفُونَ أَبْنَائَهُمْ وَأَنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكُتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ».

این قرآن است که، پس از قرن‌ها پرده پوشی، چهره ابراهیم و فرزندش را در حال بنای بیت و زمزمه آن‌ها چنان نمایاند که دیگر از خاطره‌ها نمی‌رود، و سزای کتمان‌کنندگان این قبله توحید و مناسک آن، و همچنین [کتمان‌کننده] هر حقی را که نزول یافته، لعن خدا و لعن هر لعنت کننده‌ای اعلام می‌دارد.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيْنُوا فَأُولَئِكَ...». اصل توبه اراده جازم به بازگشت از گناه و ترک آن، پس از بیداری و جدان و شناخت آثار آن است. [توبه] بر حسب منشأ و اثر گناه، مراتبی دارد: توبه از اندیشه‌های بد و وسوسه‌ها، استعاذه به خداوند است و یاد او، و تبدیل خوی‌های زشت آن‌ها به خوی‌های نیک، از گناهانی که مستقیم مربوط به گناهکار است، همان ترک گناه و طلب آمرزش است. هرچه میدان و شعاع اثر گناه وسیع تر و بیشتر باشد، شرایط توبه بیشتر می‌شود. اگر با گناهی چون کتمان «ما أَنْزَلَ اللَّهُ»، حقوقی ضایع و استعدادهایی فاسد و مردمی گمراه بشوند، پیش از توبه باید اصلاح مفاسد و بیان مقاصد شود: «تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيْنُوا». تکلیفی است بس سنگین! اینان، مانند هر پدیده‌ایی که از نظام عمومی «دریافت و اعطای»<sup>۱</sup> خارج شود، چون خاصیت وجودی و حیاتی خود را از دست داده [اند ولی] هنوز نمرده‌اند، می‌توانند تجدید حیات کنند و به وضع و شخصیت اصلی خود برگردند، تا دوباره نیروی افاضه و تشبع آن‌ها تجدید شود و اصلاح و تبیین کنند.

۱. نظام «دریافت و اعطای» در سراسر جهان جامدات و نباتات و حیوانات جریان دارد. همه موجودات عالم چیزهایی، مانند نور و هوا و گرما و سرما و آب و...، از طبیعت می‌گیرند و در برابر ثمره‌های می‌دهند (مانند نباتات) یا تبدیل به جنسی برتر می‌شوند (مانند جامدات) یا بهره‌ای می‌دهند (مانند حیوانات). تنها انسان است که از طبیعت و تاریخ و اجتماع و افراد اجتماع و آفریدگار جهان چیزها دریافت می‌کند و باید در برابر آن‌ها چیزهایی عطا کند، لیکن برخی از انسان‌ها نم پس نمی‌دهند.

با چنین توبه‌ای مشمول فیض و لطف خاص خداوند می‌گردند، و اثر آن همین است که پس از تاریکی و بیخودی و دوری، روشن و نزدیک می‌شوند و به خود می‌آیند.

**«فَأَوْلَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَآتَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ».** اسم «فأولئك» و فعل «أتوب» بدون واسطة فعلی چون «أقبل توبتهم»، و «عليهم» که شمول و استعلا را می‌رساند، و ضمایر مفرد متکلم و صفات «الْتَّوَابُ الرَّحِيمُ»، مبین همین معانی نویسبخش و آمادگی عنایت و توبه پذیری پی در پی و رحم آوری خداوند است. در مقابل «تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيِّنُوا».

**«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَا تُوا وَهُمْ كُفَّارٌ».** فعل کفروا، حدوث کفر و ادامه آن را تا حدوث مرگ (ماتوا)، و جمله اسمیه «و هم کفار»، ثبوت و توقف به حال کفر را در این سرحد می‌نمایاند.<sup>۱</sup>

به قرینه آیات، «کفر» به معنای لغوی و اصلی و ناشی از کتمان است: پوشیدن خود از حق و حق از دیگران. در مقابل توبه از کتمان: همان‌ها که در کتمان حق پیش رفتند و راه خیر و صلاح و اصلاح را به روی خود و دیگران بستند، تا از دنیا چشم پوشیدند: **«كتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

**«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ».** این کلام مؤکد اسمی، بر ثبات و دوام لعن، و اضافه «الملائكة» و «الناس» و تأکید «اجماعین»، بر تعییم آن دلالت دارد. چون پرونده کفر و کتمانشان با مرگ بسته می‌شود و اثر کتمانشان، نخست ملتی را از راه کمال و خیر باز می‌دارد، سپس به ملت‌ها و نسل‌های دیگر می‌رسد. لعنت پیش از توبه و مرگ به صورت فعل «يلعن» آمده و خدا و لاعنین

۱. فعل، حدوث و حرکت و استمرار عمل را می‌رساند و اسم، ثبوت و دوام و ایستایی و توقف حالتی را نشان می‌دهد.



محدود شده، چون هنوز راه توبه و اصلاح و تبیین باز است.

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُحَقَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنَظَّرُونَ». ضمیر «فیها» راجع به «لعنة الله ...» است. در واقع این لعنت عمومی که طرد و به دورداشتن آن‌ها از هرگونه جاذبه خیر و رحمت است، دوزخ جاودان آن‌هاست؛ دوزخی که عذاب آن تخفیف نمی‌یابد یا پیوسته تشدید می‌شود و نه مهلتی به آنان داده می‌شود که بیندیشند و راه خلاصی بیابند؛ یا مورد نظر رحمت واقع نمی‌شوند. تقدیم ضمیر «هم» اختصاص را می‌رساند: فقط همین‌ها مورد نظر نیستند، مجرمین دیگر شاید مهلتی بیابند یا مورد نظر قرار گیرند.

«وَالْهُكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ»: این آیه، به قرینه واو، چه استینافی یا عاطفی یا حالی باشد، پیوسته به آیات قبل است. «الله»، بدون الف ولام الله، و اضافه به ضمیر «کم» بر معنای وصفی و تعریف اضافی دلالت دارد و خبر آن، «الله» متصف به «واحد» است. تکرار «الله»، به جای «و الْهُكْمُ وَاحِدٌ»، مبین وحدت در الوهیت است که جامع وحدت همه صفات است: الوهیت مضاف و متضمن تدبیر و مرجعیت، برای همه معروف است. ناشناخته و پوشیده از اذهان، توحید مطلق و صفاتی و افعالی است: «الله واحد». ایمان به الوهیت واحد است که از هر عبودیت دیگر و کفر و کتمان می‌رهاند و استعدادها را برای کمال و به سوی تکامل بر می‌انگیزد. عبادت هر معبودی، جز کمال و قدرت مطلق، چون هم سطح انسان یا پست تر است، موجب انحطاط و توقف می‌گردد و استعدادها را خاموش و مکثوم و حقایق را مسخ و منحرف می‌کند؛ آن بت پرستی که سنگ و چوب را میپرستد؛ تا ماده پرست و شهوت پرستی که به مظاهر آن‌ها سر فرود می‌آورد و احکام خدا و هدایت را برای تقرب به آنان تأویل و کتمان می‌کند؛ تا عقیده و مرام پرست جامدی که همه حقایق بسیط را در راه افکار ساخته و محدود خود شکل می‌دهد و تحریف

می‌کند؛ تا علم و فرمول پرسنی که می‌کوشد تا هر حقیقت و واقعیت آزادی را با دریافت‌های محدود خود منطبق سازد. چون انسان به هر مقام فکری و علمی برسد باز خود را مخلوق و مأله و محاکوم می‌بیند، ناچار باید معبدی برای خود بسازد و منتهای عشق و کشش خود را به آن برساند، و چون نمی‌خواهد یا نمی‌تواند اندیشهٔ خود را از هر قید و محدودیتی آزاد کند و از میان قشرهای اوهام و تقالید و دیوارهای علمی بیرون آید و به معبد مطلق و واحد برسد، معبدها و الوهیت‌هایی برای خود می‌سازد که با خاموشی و تنبلی ذهنش سازگار و نزدیک باشد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، تأکید وحدت و نفی هرگونه الوهیت و نمودار بسط و برگشت نمودها و نورها و نیروهای همان‌هستی و واحد مطلق است: همه ازویند و به او باز می‌گردند؛ همه از او هستی و حرکت و کمال و جمال و پیوستگی دارند. عبادت و پیوستگی به او، پیوستگی و هماهنگی با همه اجزای جهان و در مسیر آن است. آن رحمت و نوازشی که انسان گمراه از غیر او می‌جوید و [به آن] چشم می‌دوزد و [در برابر آن] کمر خم می‌کند باید از آن سرچشمهٔ بی دریغ رحمت بجوید، تا چشمش باز و قامتش راست گردد: «الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ».

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ الْلَّيلِ وَالنَّهَارِ». «إِنَّ فِي...»، ظرف و خبر مقدم برای «لایات» است: همه این پدیده‌ها که از ترکیب مواد و عناصری برآمده یا از آثار نظم و حکمت در حرکات آن‌هاست، چون ظرف و آینه‌ای برای نمایاندن و تجلی آیات است؛ چنان که با نظر سطحی ظرف و آینه دیده می‌شود، [ولی] با نظر عمیق و محیط و عابرانه، مظروف و انعکاس‌های آن.<sup>۱</sup>

«اختلاف»، به معنای در پی هم آمدن یا گوناگون شدن، از آثار بس شگفت و

۱. «ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما» (مؤلف).

دیوان اشعار حافظ، غزل شماره ۱۹.



دقیقِ حرکات منظم عموم کواکب و ستارگان، در نظام وسیع [جهان]، و زمین، در تنظیم زندگی ما خاکیان، در طول و عرض مکان‌ها و روزها و فصول است. پیوسته اشعه‌ای از آفاق مختلف می‌درخشد و گسترده می‌شود و بر می‌انگیزد و میدان زندگی را باز می‌کند و آفاق آسمان‌ها را می‌پوشاند؛ سپس پرده تاریکی روی می‌آورد و چشم انداز زندگی را می‌پوشاند و آفاق دور آسمان‌ها را می‌نمایاند و فرمان سکون می‌دهد. همین اختلاف است که قسمتی از زمین را با حرارت بهاری و تابستانی، سرسیزی و خرمی می‌بخشد و ناحیه دیگری [را] با سرمازی زمستانی می‌بندد و پیوسته به خواب و سکون و حرکت و بیداری می‌برد و زمان سیال و یک نواخت را تقسیم می‌کند.

«وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ»: نمودار دیگری از حکمت‌ها و قوانین عام و خاص است که در آب و هوا و جمادات جریان دارد. کشتی از نخستین کشفیات و مصنوعات انسانی است که خود از آیات عظیم جهان و قدرتِ اندیشنده و کشاف است. انگیزه بسط قدرت و احتیاج و خروج از محیط طبیعی و ارتباط با اقوام دور، آدمی را برانگیخت تا خواص اجسام و قوانین اوزان و جریان بادها را دریابد و چنین وسیله‌ای بسازد. و همین [سازندگی]، اولین جهش به سوی تکمیل وسایل و تسخیر دریاهای، و سپس هوا و فضا بود. کشتی با این وصف، همی در دریا به هر سو پیش می‌رود و به مردم سود می‌رساند: **الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ....**

«وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَاحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَ فِيهَا مِنْ كُلًّا دَابَّةً». تعبیرات خاص این آیه، از ابهام «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» و بیان «من ماء»، که بر آبی خاص و ناشناخته إشعار دارد، و افعال ماضی «أَنْزَلَ، فَاحْيَا، وَ بَثَ»، گویا از اولین ماده ای خبر می‌دهد که در جو (السماء) تکوین یافته و به صورت آبی بر زمین نازل شده و منشأ حیات گردیده است. لغت «بَثَ»، پراکندگی از منشئی را می‌رساند. «من کل

دابة»، بجای «کل دابة» بر بعضی از نوع کلی دلالت دارد؛ به این ترتیب که پس از پراکنده شدن از مبدأ و منشأ جمعی، از هر نوعی نمونه‌هایی برآمده و همان منشأ انواع کامل تر گردیده است؛ اللہ اعلم.

اگر این آیه را با آنچه مشهود و مأنوس است تطبیق دهیم، باید ابهام «ما» و نکره «ماء» برای اعجاز و جلب نظر باشد: آنچه به صورت آبی درمی‌آید و همیشه نازل می‌شود و منشأ حیات می‌گردد.

به هر صورت، این پدیده نخستین یا مستمر - به سیاق آیه - از چگونگی آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز تکوین یافته و منشأ حیات گردیده است. «وَتَصْرِيفُ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». تصریف الرياح، شاید اضافه مصدر به مفعول و فاعل آن، «الله»، باشد: و به هر سو گرداندن خداوند بادها را. و شاید - آن چنان که کلمه تصریف می‌رساند - اضافه به فاعل و مفعول آن مقدّر باشد: و گرداندن بادها، ابرها، هواهای آبها، گیاه‌ها و هر چه بادها در آن تصرف کند و انسان با پیشرفت علم دریابد و کشف کند. اگر ترتیب ذکر این آیات ناظر به ترتیب در تحولات و تکوین باشد، شاید بعد از گذشت زمان‌هایی که جو زمین طوفان‌ها بوده و زمین برای بروز حیات آماده شده، بادهای استوایی و قطبی به جریان و تصریف و تصرف درآمده باشد. «السحاب الممسخر»، از آثار بارز «تصریف الرياح» است: بادهایی که از جبهه‌های مختلف بر می‌آید ابر را در میان فضای بالا و زمین، در حدود و مسیری پیش می‌برد و بازمی دارد، نه در فضای بسیار دور که باران‌ها پراکنده شوند، و نه در سطح نزدیک زمین که هدف گیری انجام نگیرد. می‌شود که «بین السماء» متعلق به عامل مقدّری، چون «الواقع»، باشد، نه «الممسخر»: سحاب مسخری که بین آسمان (جو بالا) و زمین واقع است، از سطح بالا تا زمین دامن می‌گستراند.



«لَيَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، به قرینه «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»، مقصود از آیات، نشانه‌ها و نمودارهای وحدت الوهیت (تدبیر و قدرت) است. فعل مضارع «يعقلون»، استمرار و پیشرفت را می‌رساند: هر یک از این‌ها و روابط و هماهنگی‌هایی که با هم دارند وحدت قدرت و تدبیر را می‌نمایانند، برای مردمی که همی می‌اندیشند.

از نظر قرآن کریم، طریق پیشرفت فکری و شناخت جهان و جهاندار، همین است؛ نظر در پدیده‌های جهان از این رو که حکمت‌ها و قوانینی در بر دارد یا آن را در برگرفته، نه از این جهت که از مواد و عناصری تکوین یافته است؛ آن‌گاه، نظر در روابط عمومی و هماهنگی (ارگانیسم) آن‌ها. پیشرفت کنونی علم به این حقیقت رسیده است که کشف و دریافت قوانین خاص و مربوط به یک یک پدیده‌های جهان نمی‌تواند مسائل خاص و عام جهان را روشن کند. این گونه کشف علمی مانند شعاع کم سویی است که گوشه‌ای را روشن می‌دارد و خود پرده‌ای برای دیدن پیرامون نزدیک و دور آن می‌شود. و به عکس، هرچه مسائل عمومی بیشتر کشف شود، موارد مبهم مسائل خاص و عام روشن‌تر می‌گردد؛ چنان که در پرتو قانون جاذبه عمومی و نسبیت و بعد چهارم، بسیاری از مجھولات منکشف گردید.

قرآن، در رهبری فکری، عناصر جهان و پدیده‌های آن را به صورت آیات حکمت و قدرت می‌نمایاند، تا هرچه بیشتر آفاق تفکر باز گردد و جهان و جهانیان تمثیل حکمت و قدرت و فکر محقق مبدأ حکیم جلوه نماید. بنابراین، [مردمی که خرد خود را به کار می‌گیرند] بر ذهنیات خالص لغزان و اختلاف انگیز و همچنین بر محسوسات و مشهوداتی که از تجريد عقل بر کنار باشد اتکانمی کنند؛ لایات لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.